## روش کشف معارف (4)

## جايگاه عقل

در میان عالمان شیعه به ارزش عقل نيز رويکردهايي متفاوت دارد. مشهور میان دانشمندان شیعه قبول ارزشمندی عقل به (معنای تفکر و استدلال منطقی) است. ولی در این میان با گرایشهائی هم برخورد می‌کنیم که ارزش عقل را انکار می‌کنند یا در آن به تفصیل قائل می‌شوند. در مجموع می‌توان سه گرایش مهم و معروف را در ارزش عقل در شیعه معرفی کرد:

1. انکار ارزش مطلق عقل، تنها قائل این نظر مرحوم آیت الله میرزا مهدی اصفهانی است.

2. تفصیل میان عقل بین و غیر بین، این گرایش در شیعه مربوط به اخباریان و تفکیکیان و برخی از اهل حدیث است.

3. پذیرش ارزش مطلق عقل

### رويکرد اول: انکار مطلق عقل

ميرزاي اصفهاني در يک رويکرد به شدّت افراطي معتقد بود که «عقل» به معناي «تفکّر و علم حصولي» به طور کلّي در کشف حقيقت بي‌اعتبار است.

سؤالی که میرزا با آن مواجه است آنکه پس این همه مدح و تعریف از عقل در روایات شیعی برای چیست؟

وی در پاسخ می‌گوید:

عقلی که در روایات آمده است ربطی به عقل به معنای استدلال و تفکر ندارد. از ديد وي عقل يکي از قواي نفس انسان نيست که با تفکّر از آن بهره گيريم. عقل حقيقتي است عالي، مجرّد و بيرون از نفس . نفس ما بسان شيشه‌اي است که هيچ‌گاه از خود نور ندارد ولي اگر خداوند بخواهد از بيرون بر او نور عقل را مي‌تاباند و به برکت نور عقل روشني عارضي پيدا مي‌کند و همانطور که نور و شيشه هيچ‌گاه متّحد نمي‌شوند، نفس و عقل نيز با يکديگر متّحد نمي‌گردند.

وي راه رسيدن به حقائق را منحصر در اين مي‌داند که انسان با تقوا و عمل صالح، نفس خود را طهارت بخشد تا خداوند نور عقل و علم را از عالم بالا بر قلب او فرود آورد و به برکت آن حقيقت را بفهمد. معرفت و شناخت مسائل اعتقادي به هيچ روي پيرو بحث‌هاي علمي و استدلال‌هاي منطقي نيست بلکه در گرو بيدار شدن فطرت پاک انساني و منوّر شدن قلب به نور علم و عقل است.بحث‌هاي علمي گاهي منجرّ به بيداري فطرت يا نوراني شدن قلب ميشوند ولي نه اينکه علّت و سبب اين امر باشند و معيار صدق و کذب قرار گيرند. لذا خود ميرزا نيز از استدلال بهره مي‌گيرد ولي از ديد خود تلاش مي‌کند با اين استدلال‌ها نور علم و عقل را به قلب مخاطب بتاباند.

بنابراین استدلال و برهان هیچ ارزشی ندارد و نباید به دنبال آنها را رفت. آنچه مهم است نور عقلی است که از بالا افاضه می‌شود و آن هم در گرو استدلال نیست.

ميرزا بر اين سخنان خود دلائلي دارد که در اينجا به يک دليل عقلي و يک دليل نقلي مهمّ اشاره مي‌کنيم:

#### 1. دليل عقلي:

1. نهايت تلاش متفکّران و فيلسوفان دست يافتن به برهان است.

2. حاصل برهان چيزي جز يقين نيست.

3. يقين خطاپذير است؛ زيرا انسان گاهي به امور باطل نيز يقين مي‌نمايد و چه بسا مدّتي به چيزي يقين داشته باشد و بعداً خطايش را بفهمد. به ديگر سخن يقين يک حالت دروني است و به دو قسم يقين صحيح و خطا يا مطابق با واقع و غيرمطابق تقسيم مي‌شود؛

4. ما راهي براي تشخيص اين دو قسم از يکديگر نداريم و با هيچ استدلالي نمي‌توان اثبات کرد که يقين مطابق واقع است؛ چون نتيجه آن استدلال حداکثر يقيني جديد است. پس يقين واقع نما نيست و ارزشی در کشف حقائق ندارد.

5. پس اينکه فلاسفه قواعد منطق را کشف نموده و معيار صحّت و خطاي فکر را مطابقت با قواعد منطقي مي‌دانند، خطاست و استدلال مطابق با قواعد منطقي هيچ ارزش و ضمانت صدقي نداشته و برهان و ديگر انواع استدلال همگي بي‌فائده مي‌باشند.

6. اگر برهان و يقين واقع را نشان نمي‌دهد، پس بهتر است انسان خود را از آن خالي کند؛ زيرا انسان ناخودآگاه در اثر حصول يقين مي‌پندارد که حقيقت را کشف کرده و ديگر براي تحصيل نور علم و عقل تلاش نمي‌کند و به تعبيري برهان و علم حصولي نه فقط ما را به واقع نمي‌رساند بلکه حجاب رسيدن به واقع است و بايد از آن خلاصي جست.

ميرزا بر اين اساس نه فقط با فلسفه و کلام بلکه با منطق نيز مخالفت مي‌ورزد به مخاطب سفارش می‌کند که پیش از مطالعه آثار وی تمام دانسته‌های منطقی خود را رها کنند.[[1]](#footnote-1)

#### نقد و بررسي:

1. گرچه اين سخن ميرزا در ميان شکاکان و سوفسطائيان پيشينه‌اي دراز دارد[[2]](#footnote-2) ولي در تاريخ اسلام جز طائفه‌اي از صوفيه منحرف[[3]](#footnote-3)، کسي به اين شکل ارزش علم حصولي و تفکّر را انکار نمی‌نمايد.

2. نتيجه اين روش ميرزا آن است که درستي و نادرستي انديشه، هيچ معيار مشترکي ندارد. از آنجا كه استدلال‌ها معيار ارزش فکر نيستند، هيچ‌گاه دو نفر نمي‌توانند بر سر يک موضوع اختلافي، با يکديگر بحث نمايند. چون هر يك مي‌تواند ادّعا کند که قلب من به نور عقل منور شده ولي قلب تو تاريکست و هر چه طرف مقابل استدلال بر ردّ او بياورد، در پاسخ خواهد شنيد که استدلال هيچ ارزشي ندارد.[[4]](#footnote-4)

3. پاسخ کامل سخن ميرزا نيازمند بحث‌هائي مفصّل در زمينه معرفت‌شناسي و آشنايي با اصطلاحات فلسفي است ولي به اختصار جواب مشهور در ميان فلاسفه از اين سخن چنين است:

گرچه برخي يقين‌ها مخالف واقع مي‌باشد ولي نمي‌توان ادّعا کرد «هر يقيني ممکن است مخالف واقع باشد» بلکه يقين‌های ما دو دسته است:

1. يقين‌هاي ثابت و غير قابل زوال؛ اين يقين‌ها، عبارتست از يقين‌هاي بديهي و يقين‌هائي که از راه استدلال برهانی (قیاس داراي مقدّمات يقيني) به دست مي‌آيد.
2. يقين‌هاي غير ثابت و قابل تغيير؛ اين يقين‌ها يقين‌هائي است که بديهي نبوده و از راه استدلال منطقي نيز به دست نيامده است.

در تمام مواردي که با يقين مخالف واقع در کسي برخورد مي‌کنيم و يا خود ما يقيني داشته‌ايم که بعداً خطاي آن آشکار شده است، پس از تحليل و بررسي معلوم مي‌شود از قسم دوّم بوده است و هيچ‌گاه يقيني را نيافتيم که بديهي يا برهاني باشد و با واقعيت مطابق نباشد و پس از چندي تبديل به شکّ شود.

به بيان ديگر علامت تشخيص يقين صحيح از باطل، بديهي بودن آن يقين يا برهاني بودن استدلال آن است. اگر استدلال برهاني بود، آن يقين صحيح و اگر نه، باطل است .

سؤال: از کجا بدانیم که یک یقین برهانی است یا غیربرهانی؟ آیا راهی برای تشخیص این دو وجود دارد؟

جواب: تشخیص این مسأله از قضایای وجدانیات است چون وجود و عدم شرائط برهان علم به درون خود است نه علم به بیرون که طبق استدلال میرزا راهی برای کشف آن وجود نداشته باشد.

4. گذشته از اينکه سخن مرحوم ميرزا مغالطه است، اين سخن با فطرت و وجدان آدمي سازگار نيست. هيچ انساني نمي‌تواند برخلاف يقين خود عمل نمايد يا آن را بي‌اعتبار خوانده و به طور کل از تفکّر و انديشه دست بکشد[[5]](#footnote-5). حتّي کساني که اين شبهه را بشنوند و از پاسخ‌ آن نيز عاجز گردند، باز هم بر اساس فطرت درباره پاسخ آن و ديگر مسائل حياتي خود خواهند انديشيد و محصول انديشه‌هاي خود را فطرةً امري ارزشمند مي‌يابند که مي‌تواند پاية تصميم‌هاي آينده قرار گيرد و به تعبير ديگر اين شبهه، شبهه در مقابل بديهي مي‌باشد که قابل اعتنا نيست.

#### دليل نقلي:

مرحوم ميرزا نظريه خود را مستند به برخي از روايات نيز نموده است. در برخي از روايات آمده که علم نوري است که خداوند بر قلب هر کس که بخواهد هدايتش نمايد، مي‌افکند[[6]](#footnote-6) و آمده که عقل موجودي است بسيار شريف که پيش از هر چيز ديگر خلق گرديد.[[7]](#footnote-7) يا فرشته‌اي است که هر کس به سنّ بلوغ برسد از آن فرشته نوري در قلبش مي‌افتد و بدان نور خوب و بد و تکاليف را مي‌فهمد.[[8]](#footnote-8)

از اين روايات اموري به دست مي‌آيد:

اوّلاً: علم و عقل يکي از قواي انسان نيست که در هر نفسي عقلي باشد، بلکه حقيقتي است واحد و غير قابل تعدّد که برتر از همه موجودات است.

ثانياً: هرگاه خداوند بخواهد فقط پرتوي از آن حقيقت در قلب واقع مي‌گردد، نه اينکه با انسان يکي شده و از مقام عظمت خود فرو آید.

ثالثاً: علم و عقل به تفکّر و استدلال نيست بلکه به نزول نور علم و عقل از عالم بالا در قلب است.

پس علم حصولي (مفاهيم ذهني و يقيني) که در اصطلاح منطق و فلسفه علم ناميده مي‌شود، در اصطلاح شرع علم نيست. فعاليت‌هاي استدلالي از منظر روايات راهي صحيح براي کشف حقيقت نمي‌باشد، بلکه بايد با صفا بخشيدن به جان و دل راه را بر نور عقل گشود و منتظر عنايت الهي شد.[[9]](#footnote-9)

#### نقد و بررسي:

1. در زبان عربي «عقل» به معناي يکي از قواي انسان است که وي آن را به اختيار به کار مي‌اندازد؛ شاهد اينکه عرب از اين لفظ «فعل» مي‌سازد و مي‌گويد: هُوَ يَعقِلُ (او خرد ورزي مي‌کند) عالمان لغوي معتقدند که عقل در زبان عربي قوّه‌اي است ادراکي که انسان را از بدي‌ها حفظ مي‌کند چنانکه عقال و پاي‌بند مرکب را از فرار نمودن نگه مي‌دارد[[10]](#footnote-10).

در قرآن کريم نيز عقل به همين معنا استفاده شده و لذا از آن بارها افعالي چون يَعقِلونَ، عَقَلوهُ، يَعقِلُها، نَعقِلُ[[11]](#footnote-11) ساخته شده است و به صورت غير فعلي أصلاً به کار نرفته است. اگر عقل حقيقتي وراء ما چون عرش و کرسي و قلم بود، نمي‌شد از آن فعلي بسازيم. ساخته شدن فعل از این مادّه و ترغیب به آن نشان می‌دهد که تعقّل کاری اختیاری است.

2. از نگاه روايات «عقل» فقط يک حقيقت واحد نيست، بلکه تعدّد پذير است؛ زيرا در روايات بي‌شماري با تعابير چون عقولکم، عقولهم و ... مواجه مي‌شويم که نشان مي‌دهد هر کس براي خود عقلي دارد.

3. در روايت توحيد مفضّل تصريح شده که عقل يکي از قواي نفس انسان است:

ای مفضّل دربارة این قوائی که در نفس انسان قرار دارد و جایگاه آن نسبت به انسان تأمّل کن؛ قوائی چون فکر و وهم و عقل و حفظ و غیر آن [[12]](#footnote-12)‏

4. تعداد رواياتي که عقل را به عنوان يک موجود ملکوتي معرفي مي‌کند از عدد انگشتان بيشتر نيست گرچه به طرق متعدّدي روايت شده است.

5. اين روايات در مقام جعل يک اصطلاح جديد نيست، بلکه همان چيزي را که مردم عقل مي‌نامند ، يک حقيقتي نوراني میداند که وراي اين مرتبه پائين دارد که آن حقيقت بسيار شريف بوده و اولين مخلوق الهي است.

پس از منظر روايات عقل حقيقتي است که داراي دو مرتبه وحدت و کثرت است. سکه‌اي است دو رو که يک روي آن در عالم بالا و واحد و داراي شرافتي بسيار زياد است و روي ديگر آن به تعداد انسان‌هاي عاقل تعدّد و تکثّر پذيرفته و انسان‌ها مي‌توانند به اختيار خود آن را به کار گيرند. (يعقلون = خرد ورزي مي‌کنند)[[13]](#footnote-13)

6.اکنون سخن در اين است که اگر چه آن حقيقت نوراني عالم بالا ربطي به بودن و نبودن و انديشيدن و نيانديشيدن ما ندارد ولي آيا عقلي که در درون ما و منسوب به ما است نيز با انديشيدن ما بي‌ارتباط است؟

پاسخ روايات چنين است: **دَليلُ العَقلِ التفکُّرُ**[[14]](#footnote-14) (راهنماي عقل تفکّر است)؛ يعني يکي از چيزهائي که انسان را به عقل مي‌رساند، تفکّر و انديشيدن است و شکّي نيست که يکي از اقسام تفکّر (به معناي لغوي آن) استفاده از مفاهيم و ادراکات ذهني براي کشف مسائل جديد است.

7.بنابراين، روايات مزبور عقل را منحصر در حقيقت نوري مجرّد ننموده و رابطة آن را با تفکّر و انديشة انسان قطع نمی­کند بلکه در مقام بيان يک نکته هستي‌شناسانه است و مي‌گويد اگر در اين عالم مي‌بينيد با تفکّر و اندیشه عقل شما افزوده مي‌شود و توان تشخيص صحيح و خطا را مي‌يابيد، بدانيد که در حقيقت نفس شما با عالم بالا گره خورده و نور علم و عقل از آنجا به قلب شما تابيده است.

8. بنابراین وقتي چيزي را مي‌فهيم در اين فهميدن مستقل نبوده‌ايم. بلکه علم و دانش نيز همچون ديگر امور نعمتي است که توسّط خداوند از عالم بالا بر قلب انسان افاضه مي‌شود[[15]](#footnote-15) و ثانياً در فهميدن و دانستن علاوه بر تلاش‌هاي علمي چيزهائي ديگر نيز اثرگذار است و نبايد به درس خواندن تنها اکتفا نمود.

9.مرحوم ملاصدرا در فلسفه اين مطلب را به خوبي توضيح داده است که **اوّلاً** حقيقت علم نوري است که از عالم بالا به قلب مي‌آيد و گاه از طريق استدلال و گاه بدون تحصيل و درس به قلب مي‌تابد پس تحصيل و تعلّم فقط زمينه‌ساز آمدن نور علم است و **ثانياً** در صورتي که در کنار علم تقوا و طهارت نفس وجود داشته باشد زمينة براي نزول اين نور در قلب بيشتر فراهم مي‌شود و نبايد از نقش توسّل و تهذيب نفس در تحصيل علم غافل شد[[16]](#footnote-16).

10.ولي اين سخن ملاصدرا که گاهي علم بدون درس و برهان به دست مي‌آيد به معناي انکار ارزش معرفت‌شناسي برهان نيست؛ زيرا گرچه نور علم گاهی از برهان جدا مي‌شود ولي برهان هرگز بدون نور علم نخواهد بود. امکان ندارد کسي در مسأله‌اي برهاني داشته باشد ولي آن نتيجه باطل و بي‌اساس بوده و پرتوي از نور علم نباشد. پس ما هنگامي که مسأله‌اي را مي‌فهميم اگر بخواهيم بدانيم که آيا به جهل مرکّب و يقين باطل مبتلا شده و در ظلمت فرو رفته‌ايم يا از نور علم و عقل بهره گرفته‌ايم بايد راه رسيدن به آن مسأله را بررسي کنيم، اگر استدلال آن برهاني بوده و مسير صحيح تفکّر را طي نموده‌ايم نشان از اين است که نور علم در قلب ما تابيده که راهنمايش تفکّر و انديشيدن است و اگر استدلال خطا بود معلوم مي گردد که از آن نور محروم بوده و در ظلمت فرو رفته‌ايم.

#### دو نکته:

1. مرحوم ميرزا گرچه واقع نمائي يقين و ارزش آن را در شناخت حقائق منکر است؛ ولي در مسائل عملي يقين را ارزشمند مي‌داند، زيرا بر اين باور است که دين ما را موظّف نموده که به يقين خود در مسائل رفتاري، عمل نمائيم گرچه واقعيت را به ما نشان نمي‌دهد.

2. ميرزا با «عقل» به معناي معروف آن يعني تفکّر و استدلال، مخالف است و براي خود در باب عقل اصطلاحي ديگر دارد که عقل را به آن اصطلاح کاملاً مي‌پذيرد. پس با ديدن عبارات ميرزا درباره عقل نوري نبايد گمان کرد که وي نيز استدلال و تفکّر را صحيح مي‌شمارد.

1. رک:‌ابواب‌ الهدی ، ص297 و 298. همچنين به مصباح الهدی، ص 62-77؛ آئین و اندیشه، ص37 – 54 و ص78 [↑](#footnote-ref-1)
2. .رک: صراط مستقیم، ص257 [↑](#footnote-ref-2)
3. . رک: تبصرة العوام، ص132 [↑](#footnote-ref-3)
4. این جملات عین تعابیری است که از تفکیکیان در بحث‌ها شنیده‌ایم و در آثار میرزا نیز آمده است. [↑](#footnote-ref-4)
5. . رک: شیعه، ص197 [↑](#footnote-ref-5)
6. بحار الأنوار، ج 1، ص 225 [↑](#footnote-ref-6)
7. بحار الأنوار ،‌ج 1، ص 96 ـ 98، ح1 ـ 11 [↑](#footnote-ref-7)
8. بحار الأنوار ج9، ح 14 [↑](#footnote-ref-8)
9. رک: ابواب الهدی، باب 2، ص 141 ـ 143؛ و باب 14 تا 16، ص 294 ـ 324؛ و ص 330 (به نقل از انوار الهدایة، ص 63 و 54) و ص 286؛ و تنبیهات حول المبدأ و المعاد، ص 5 ـ 30 [↑](#footnote-ref-9)
10. . رک: معجم مقاییس اللغة، ج4، ص69-75؛ التحقیق، ج8، ص194-198 [↑](#footnote-ref-10)
11. به عنوان نمونه: رک: البقرة، آیه 44، 73، 75، 76، 164 و العنکبوت، آیه 43 و الملک، آیه 10 [↑](#footnote-ref-11)
12. . بحار الأنوار، ج3، ص80 [↑](#footnote-ref-12)
13. نحوه تحقّق این کثرت و وحدت به زیبائی در مباحث تشکیک و مثل افلاطونی در حکمت متعالیه توضیح داده شده است. (رک: درآمدی به نظام حکمت صدرائی، ج1، ص161 -178) [↑](#footnote-ref-13)
14. . کافی، ج1، ص16 [↑](#footnote-ref-14)
15. و به تعبیر قرآن کریم: وَ إِنْ مِنْ شَيْ‏ءٍ إِلاَّ عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلاَّ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ (سورة الحجر، آیة21) (= هیچ چیزی نیست مگر آنکه خزینه‌های آن در نزد ماست و آن را به قدری معلوم فرو می‌فرستیم.) [↑](#footnote-ref-15)
16. . الأسفار الأربعة، ج3، ص384-387 و ص 516 [↑](#footnote-ref-16)